

و نامائوس می‌آید مضافاً به اینکه وسط آن نیز فینه یا عرق چینی قرار ندارد . نزد ایرانیها مرسوم نیست که درجه و مقام کسی از روی کلاه او معلوم شود ؛ البته کلاه قرمزی راکه به آن تاج می‌گویند و علامت مناصب نظامی است باید مستثنی کرد منتهی همانطور که قبلاً نیز گفته‌ام این تاج را بسیار نادر و در مراسم و تشریفات خاصی به سر می‌گذارند .

در زمستان‌های سخت زیر عمامه کلاهی به سر گذاشته می‌شود که آستریوستی دارد و نوک تیزش از وسط عمامه بیرون می‌آید و لبه آن حتی تا روی گوش‌ها را نیز می‌پوشاند و آنها را از سرما محافظت می‌کند و بطوری که گزنفون شرح داده‌است در زمان او نیز بعضی از اقوام آسیائی نظیر آنرا به سر می‌گذاشته‌اند . این کلاه را مردم طبقات بالا در داخل خانه بدون عمامه به سر می‌گذارند و مردم عادی در بیرون از خانه نیز گاهی مورد استفاده قرار می‌دهند منتهی گرچه‌ها که عیسوی هستند و زیاد به عمامه علاقه‌ای ندارند از این کلاه غالباً استفاده می‌کنند و در بین اصیل زادگان و طبقات دیگر این رسم بطور یکسان رایج است . در ایران بر سر گذاشتن عمامه برای همه مسیحیان جایز است و رنگ سبز که اینهمه در ترکیه نسبت به آن سخت گیر هستند نه تنها برای عمامه ، بلکه برای لباس و کفش هم استعمال می‌شود و بخصوص رنگ چرم کفش غالباً سبز است ، ولی چون جنس این چرم‌ها بسیار سخت است من ترجیح می‌دهم مانند مردم عادی پاپوشی که از ریسمان ظریفی بافته شده برپا کنم . کفش ایرانی‌ها نیز با ترک‌ها اختلاف دارد یعنی نوک آن تیز و پاشنه آن نسبتاً بلند است بطوری که قد مردان بلندتر به نظر می‌رسد و مطابق توصیف گزنفون کفش کورس کبیر و همراهان او نیز به همین شکل بوده است .

لباس زنان ساده‌است منتهی از پارچه‌های قیمتی ابریشمی با تار و پود طلائی بافته شده و دارای نقش‌های زیبایی است . پیراهن آنان تنگ‌تر از

تركها است و به نظر من آن قشنگی را ندارد. روسری زنها شبیه پارچه‌ای است که زنان بغداد هم به کار می‌برند و گمان می‌کنم قبلاً وصف آنرا کرده باشم. رنگ روسری‌ها مختلف است و دنباله آن از عقب تا روی زمین ادامه پیدا می‌کند (برعکس روسری زنهای بغدادی که دنباله آن فقط از يك طرف سرازیر است). زنان سرخودرا پایین می‌اندازند و طرز زینت آنان نیز مانند زنان بغدادی است و مطلب جالب این است که چند رشته مروارید به طول چهار انگشت به بند پیشانی آنان آویزان است که با حرکت سر به این طرف و آن طرف حرکت می‌کند و بعلاوه دو رشته موی بلند نیز از طرفین صورتشان پایین ریخته و چهره آنانرا در برمی‌گیرد. زنان موقعی که بیرون می‌روند تمام بدن و چهره خودرا به نحوی که در سوریه نیز مرسوم است با پارچه سفیدی می‌پوشانند و سوار براسب می‌شوند که دهنه آن غالباً در دست يك مستخدم است، ولی ممکن است شخصاً نیز دهنه را در دست بگیرند.

وصف لباس ایرانیان مرا از قصد اصلی خود که شرح سفر است به دور انداخت، ولی تصدیق می‌فرمایید که منحصرأ اکتفا به ذکر وقایع موجب ملال خاطر می‌شود.

غروب یکشنبه بیست و هشتم ژانویه از کاشان خارج شدیم و چون طبق معمول مرحله اول مسافرت کوتاه است ماهم زیاد طی طریق نکردیم و شب را در بیدگل به سر آوردیم. دوشنبه صبح زود شروع به حرکت کردیم، زیرا محلی که بتوان شب در آنجا بیتوته کرد جای دوری واقع شده بود. اطراف مارا صحرای لم یزرعی فرا گرفته بود و پای حیوانات تا زانو در شن فرو می‌رفت. در این صحرا آب پیدانمی‌شود و یا اگر پیدا شود فوق العاده شور است، ولی ما خوشبختانه قبلاً به حد کفایت آب با خود برداشته بودیم و در نتیجه توانستیم در این

۱- در اینجا نویسنده توضیح می‌دهد که مجبور بوده است این جزئیات را شرح دهد، زیرا نقاش دیگر او را همراهی نمی‌کند و در حالی که حتی تصویر بانو معانی در لباس اهالی بین‌النهرین هنوز تمام نشده بود آنها را ترك کرد. م.

شوره‌زار هفت فرسنگ راه پیمائیم . با وجود این چون موفق نشدیم بموقع خود را به يك آبادی برسائیم (زیرا در این جا احدی نمی‌تواند زندگی کند) در یکی از دو کاروانسرای که به قصد پناه دادن مسافرینی از قبیل ما ساخته شده و نام آن دست‌کندا بود بیتوته کردیم .

روز سه‌شنبه شش فرسنگ در کویری راه رفتیم که با کمال تعجب باید گفت هیچکدام از جغرافی‌نویسان ما اسمی از آن نبرده‌اند . تمام زمین کویر هموار و سفید و مملو از نمک خالص بود و گرچه در ابتدای آن به چند بوته خار برخورد کرده بودیم که رنگ زرد و طعم شور داشتند (متأسفانه امکان ارسال نمونه‌های آن برای شما وجود نداشت ، زیرا از همه جا به دور بودم) ولی در داخل کویر حتی این چند بوته خار هم به چشم نمی‌خورد . تابستان در این زمین خشک گرمای طاقت‌فرسای حکمفرماست و به همین جهت مسافرین باید با سرعت از تنها راهی که وجود دارد عبور کنند . در زمستان زمین کویر پر از آب باران است که به علت نمک سفید می‌شود و این آب آنقدر زیاد است که گاهگاه تا شکم اسب می‌رسد و تمام لباسهای ما به علت گل و لای و نمک کثیف و آلوده شده بود .

سستی زمین به اندازه‌ایست که راه‌پیمایی بازحمت هرچه تمامتر انجام می‌گیرد و اگر کسی مختصر غفلتی کند و از جاده دور شود در دریایی از گل و نمک فرو می‌رود که خروج از آن با اشکال فراوان صورت می‌گیرد و غالباً به این طریق نه تنها آدم و اسب از بین رفته ، بلکه به کرات شتر نیز که

۱- نویسنده این نام را در متن عوضی ذکر می‌کند . بطور کلی پیترو دل‌واله همیشه سعی کرده است با کمال دقت نام محل‌هایی که از آن‌ها رد می‌شده ذکر کند و همان‌طور که خودش نیز می‌نویسد این نام‌ها را از چندین نفر می‌پرسیده منتهی چون کسانی که اسامی را به او می‌گفته‌اند غالباً لهجه‌های محلی داشته‌اند و از طرفی وی به شیوه مرسوم در خط ایتالیائی هر کجا لازم بوده h و i اضافه کرده و از طرفی در آن زبان ق یا خ که در غالب اسامی شهرها و آبادی‌های ایران به چشم می‌خورد وجود ندارد این است که متأسفانه تشخیص نام صحیح محل‌ها که در حال حاضر غالب آن‌ها نیز از بین رفته‌اند کاری بس دشوار است ولی همه‌جا سعی شده با مراجعه به کتب قدیم و جدید جغرافیائی و نقشه‌های مختلف در ترجمه فارسی نام‌های صحیح ذکر شود . م .

حیوان بزرگی است در گل و لای مدفون شده است و برای اجتناب از این خطر در فواصل مختلف سنگ‌های سیاهی برای نشان دادن جاده کار گذاشته اند .

من که تاکنون در تمام مسافرتهایم با بخت مساعد روبرو بوده ام این مرتبه نیز طالعم مدد کرد و چون در این طرف‌ها زمستان خشکی بود در راه با باران مصادف نشدیم و در نتیجه زمین جاده زیر پای ما سخت و عبور از روی آن سهل بود و بعلاوه وجود زمستان به ما از این جهت کمک کرد که با گرمای کویر برخورد نکردیم . نمک زمین را چشیدم و ملاحظه کردم برای خوردن مناسب است ، ولی ایرانیان از آن استفاده نمی‌کنند و نمک خوراکی خود را از کوههای نمک استخراج می‌کنند که خداوند در این سرزمین قرار داده است و در غیر این صورت چون ایران از هر طرف به دریا دور است استخراج نمک دریا برای آنان اشکالات فراوانی ایجاد می‌کرد . در وسط این دشت بیکران نمک یک قطعه زمین با خاک خوب و خشک پیدا کردیم ، زیرا در سفری که شاه با پای پیاده به قصد زیارت یکی از مقابر مقدس واقع در خراسان به آن ایالت می‌رفته است چون نمی‌توانسته تمام پنج فرسنگ کویر را در این قسمت در یک روز بپیماید دستور داده است از جای دیگر خاک بیاورند و در آنجا قرار دهند تا او بتواند شب را در روی آن استراحت کند و از آن به بعد این قطعه زمین در زمستان مورد استفاده کاروان‌ها قرار می‌گیرد .

ما تمام آن روز را در روی نمک‌زار راه‌پیمایی کردیم ، ولی شب نتوانستیم خود را به مأمی برسانیم زیرا هیچ آبادی در این حوالی نیست ، منتهی چون زمین سفید پر نمک به پایان رسید و ضمناً آب و آذوقه و چوب برای روشن کردن آتش و آشپزی همراه داشتیم با فرارسیدن شب در بیابان اطراق کردیم و خانم معانی اظهار داشت مایل نیست زیر چادر در تخت‌روان بخوابد و ترجیح می‌دهد در زیر آسمان صاف پرستاره نزد من استراحت کند و در نتیجه لحاف‌های پر پنبه را به دور خود پیچیدیم و کلاه پوستی را به رسم

ایرانیان بر سر گذاشتیم و به این ترتیب شب را به سر آوردیم .
 چهارشنبه که آخرین روز ماه ژانویه بود پنج الی شش فرسنگ در
 تپه و ماهور راه پیمودیم و شب در کاروانسرای به نام سیاه کوه بارافکنندیم
 و این محل به مناسبت تپه‌ای که از دور سیاه می‌نماید چنین نامیده می‌شود .
 درموقع راه‌پیمایی روزانه نزدیک مخزن آب شیرینی واقع در کنار جاده موقع
 صرف غذا کوزه‌ها را مملو از آب کرده بودیم زیرا کاروانسرای سیاه کوه
 فاقد آب شیرین است و بدین جهت شاه دستور داده کاروانسرای دیگری در این
 حوالی نزدیک یک مخزن آب شیرین بسازند و معمار کاروانسرای سیاه کوه
 را به مناسبت بی‌توجهی او درمورد آب به سختی مجازات کرده است و به
 هر حال این محل بعد از اتمام ساختمان کاروانسرای دوم بکلی متروک
 خواهد شد .

این مطالب را نوشتیم تا توجه داشته باشید شاه عباس چقدر خرج
 می‌کند و زحمت می‌کشد تا کشورش زیباتر و آبادتر و برای حمل و نقل و
 تجارت مستعدتر شود^۲ .

پنجشنبه اول فوریه دو ساعت قبل از طلوع صبح از خواب برخاستیم،
 زیرا راهی طولانی در پیش داشتیم و برای رسیدن به مقصد بعدی میبایستی

۱- سیاه کوه در صد کیلومتری شمال شرقی کاشان واقع شده . نویسنده درباره آخرین قسمت
 راه توضیحات کافی نداده است زیرا طبق نقشه‌های قدیم که راه‌های کاروان‌رو در آنها مشخص
 شده است نویسنده بعد از ده بیدگل به سمت شمال شرق منحرف شده و پس از اقامت در دست‌کند
 قاعدتاً می‌بایستی از دهی به نام مرنجک گذشته باشد . راه کاروان‌رو بعد از مرنجک از ده سفید-
 آب رد می‌شد و پس از آن مستقیماً به طرف شمال می‌رفت و پس از مسافتی تقریباً معادل ۳۰ کیلومتر
 از محلی بنام سفید کوه می‌گذشت .

۲- نویسنده در اینجا بتفصیل بیان می‌کند که در سیاه کوه بعد از سالها درموقع صرف شام قدری شراب
 نوشیده و دلیل این اقدام خود را نیز شرح می‌دهد . ماحصل اینکه چون پس از مدتی زناشویی، وی
 صاحب فرزندی نمی‌شده و عده‌ای علت این امر را در اثر آب خوردن مداوم و پرهیز از شراب و
 در نتیجه رطوبت مزاج تشخیص داده بودند بنا بر معانی که بی‌نهایت مشتاق پیدا کردن فرزندی
 بوده است شوهی خود را وادار به نوشیدن مختصری شراب می‌کند . از ترجمه تفصیل جریان امر
 به منظور اجتناب از تطویل کلام خودداری شد . م .

هشت فرسنگ راه طی میکردیم. راه پیمایی باید در جلگه‌ای انجام می‌گرفت که تا مدتی پیش عبور از آن بی‌نهایت با اشکال صورت می‌گرفته و تا شکم اسبان در گل فرو میرفته است ولی اکنون مسافرت در کمال سهولت انجام می‌شود زیرا به دستور شاه در تمام طول این لجن‌زار که قریب پنج فرسنگ می‌شود جاده سنگ‌فرش طویل و عریض و مستقیمی بنا کرده‌اند که واقعاً بسیار جالب است. البته این جاده به اتمام نرسیده و هنوز مشغول ساختمان آن هستند و چون در بسیاری از نقاط رودخانه‌های کوچکی از وسط آن عبور می‌کند به روی آنها پل می‌بندند و یکی از این پل‌ها دارای اطاقهای کوچکی است تا مسافری بتوانند در داخل آن استراحت کنند. پل مذکور در روی رود نسبتاً بزرگی که نام آن ترکی است و آجی‌چای یعنی رودخانه تلخ نامیده می‌شود بنا شده و همانطور که از اسم آن پیدا است آب این رودخانه به علت نمک فراوان و زمین شور زار تلخ مزه است. بعد از گذراندن این لجن‌زار و طی سه فرسنگ راه در زمین مناسب‌تر شب به ده کوچکی به نام رشمه رسیدیم و همانجا بیتوته کردیم.

جمعه که مصادف با یک عید مذهبی مسیحی بود تا غروب در رشمه ماندیم تا ضمناً طناب‌های تخت‌روان را که فرسوده شده بود ترمیم کنیم و پس از آن یک فرسنگ راه پیمودیم و به ده بزرگی به نام محله باغ رسیدیم. برای رسیدن به این دهکده باید مختصری از جاده منحرف شد، ولی ما این عمل را با میل انجام دادیم، زیرا محله باغ جای خوبی است و همه‌گونه میوه و لوازم مورد احتیاج در آنجا یافت می‌شود.

این ده در انتهای جلگه و در پای یک رشته‌کوه که از آن سرزمین می‌گذرد قرار گرفته و تصور می‌کنم این کوهها رشته‌ای از سلسله جبالسی هستند که اگر اشتباه نکنم از آسیای صغیر شروع می‌شود و بطور منقطع

تا چین ادامه پیدا می‌کند و به تناوب نامهای مختلفی از قبیل تاوروا و قفقاز و ایماتو^۲ و غیره به خود می‌گیرد. از نامهایی که جغرافی نویسان ما هریک به نحوی ذکر کرده‌اند در این طرف‌ها کسی چیزی نمی‌داند و این موضوع موجبات تعجب مرا نیز فراهم نمی‌کند، زیرا علاوه بر اینکه مشکل است با این سرزمین دور افتاده رابطه‌ای برقرار کرد در اینجا این رشته جبال اسم واحدی ندارد و در هر نقطه بسته بدهی که در کنار آن است نامی به خود گرفته و تعداد این دهات نیز فراوان است^۳...

در محله باغ شب به خانه یکی از مالکین وارد شدیم که احترام زیادی نسبت به ما روا داشت و موقع خدا حافظی نیم‌ته‌ای را که در این صفحات خیلی مشتاق دارد به او هدیه کردیم و موجبات خرسندی خاطر او را فراهم آوردیم.

روز شنبه وارد کوهستان شدیم و از دره عمیق و تنگی گذشتیم که می‌توانم آنرا به دره استرتورا^۴ واقع در اومبریا^۵ تشبیه کنم، ولی بسیار طول‌تر از آن بود. کف دره مسطح بود و به ندرت اتفاق می‌افتاد که انسان مجبور به صعود و نزول شود منتهی در دو طرف آن کوهستان مرتفعی سر به آسمان کشیده بود و گاهگاه راه چنان پریچ و خم و باریک می‌شد که عبور تخت روان با اشکال فراوان انجام می‌گرفت. از وسط دره نیز رودخانه کم عمق و کوچکی عبور میکرد.

حوالی ظهر به ده مخروبه‌ای رسیدیم که در کنار این رودخانه واقع شده و زمانی مسکون بوده است. همانجا در کنار آب که با زمزمه مطبوع

۱- Tauro که منظور همان کوههای توروس Taurus است. ۲- Imao نامی است که در قدیم به سلسله جبال آسیای وسطی یعنی هندوکش و هیمالایا داده بودند. ۳- نویسنده در اینجا یادآوری می‌کند که به همین قیاس جغرافی نویسان نام ایالاتی را به غلط ذکر کرده‌اند و یا از ایالاتی نام برده‌اند که مطلقاً وجود خارجی ندارند. ۴- Strettura ۵- Umbria یکی از استانهای ایتالیا. م.

خود انسان را دعوت به توقف می‌کرد به صرف غذا پرداختیم بدینمعنی که طبق معمول من و بانو معانی از دیگران جدا شدیم و به کنار جویباری که از چشمه‌های کوهسار به سمت رودخانه جاری بود روان شدیم و سفره خود را گستریدیم . ابتدا می‌خواستیم از این آب بنوشیم ، ولی دیدیم تلخ و شور است و بزودی آب روان دیگری که طعم شیرینی داشت یافتیم و از آن آشامیدیم . علت اختلاف زیاد نوع آبهای يك منطقه را پس از بررسی در این یافتیم که آب جویبار اول نیز دراصل شور نبوده و فقط در اثر عبور از يك رگه زمین شور این طعم نامطبوع را پیدا کرده است .

شب دیروقت به غاری در داخل همین دره رسیدیم که نمی‌دانم دست طبیعت آن را درست کرده بود یا چون محل دیگری در آن حوالی برای گذرانیدن شب پیدا نمی‌شد آنرا عمداً ساخته بودند . بانو معانی راضی نشد در آنجا اقامت کنیم ، زیرا از شب گذشته تعدادی خوک در آنجا به سر می‌بردند که شاه علی‌رغم دستورات مذهبی دین اسلام ، نمی‌دانم برای بخشش به مسیحیان فرح آباد ، یا به منظور ازدیاد نژاد ، دستور داده بود آنها را که به رنگ قرمز و سفید بودند از اصفهان به شمال حمل کنند . خوکها را برای اینکه خسته نشوند در داخل جعبه‌های روبازی مانند زنان روی شترها قرار داده بودند ، ولی این حیوانات کثیف نمی‌خواستند در آنجا بمانند و مرتباً فریاد می‌زدند و لازم بود هر مرتبه که آنها را بار شتران می‌کردند محکم ببندند و چون کاروان این حیوانات در مسیر ما قرار داشت قبلاً نیز آنها را مشاهده کرده بودیم .

خوکها به اندازه‌ای سر و صدا می‌کردند که واقعاً حوصله مستحفظین مسلمان را که علی‌رغم میل خود مجبور بودند این حیوانات به اعتقاد خود نجس را همراهی کنند به سر می‌بردند و به هر حال ما با مشاهده وضع بدون توقف از جلوی غار گذشتیم و تا نیمه شب به راه خود ادامه دادیم . دره

تاریک و هوا مه آلود بود و بعلاوه نزول برف راه پیمایی را بخصوص در موقع عبور از رودخانه که در جهت مخالف مسیر ما جریان داشت بسیار مشکل می‌کرد و این اولین باری بود که در کوهستان به برف برخورد می‌کردیم .

بالاخره حوالی نیمه شب در حالی که هشت فرسنگ دیگر راه پیمایی کرده بودیم به دهی رسیدیم که حبله رود نام داشت و این نام را ملای ده و دیگران به من گفتند و برایم نوشتند . این مطلب را برای اطلاع متذکر شدم تا بدانید در نوشته‌های خود کمال دقت را می‌کنم و این اسامی را که برای ما نامأنوس است وادار می‌کنم چند نفر از باسوادهای محل بنویسند (زیرا در تلفظ این نام‌ها غالباً از طرف اشخاص اشتباهات زیادی می‌شود) و سپس این نوشته‌ها را که معمولاً بسیار ناشیانه است با یکدیگر مطابقت می‌کنم تا اسم صحیح را پیدا کنم .

حبله رود ده بزرگی است که انواع میوه و خوراکی در آنجا پیدا می‌شود منتهی به علت موقعیت خود که در قعر دره واقع شده و دو طرف آن را کوهستانهای بلند فرا گرفته بسیار سرد است . این ده در کنار همان رودخانه که در قعر آن جاری است و به قرار اطلاع من حبله رود نامیده می‌شود واقع شده و از اینجا می‌توان به اصطلاحات عجیب فارسی پی‌برد ؛ زیرا حبله رود نام دهکده و در عین حال رودخانه است .

رودخانه با رود تفاوتی ندارد و در حقیقت خانه در اینجا بستر رود را می‌رساند و وقتی گفته می‌شود رودخانه حبله رود اسم آن عجیب به نظر می‌رسد . خانه در زبان فارسی به آخر بسیاری از لغات اضافه می‌شود که معانی مختلفی دارند مثلاً بارخانه که معنی اسباب و اثاثیه می‌دهد و کارخانه

۱- در اینجا نویسنده طریق نوشتن این اسامی را به لاتین توضیح می‌دهد تا مخاطب او در موقع خواندن آنها تلفظ صحیح را نیز درک کند . چون این قسمت نمی‌توانست مورد استفاده خوانندگان واقع شود از ترجمه آن خودداری شد . م .

که دو معنی دارد، یکی به نقاطی گفته می‌شود که در آنجا ابریشم می‌بافند یا اجناس دیگری به قصد فروش و انتفاع تهیه می‌کنند و دیگری محل گذاشتن البسهٔ مختلف را می‌رساند. چنانچه در مسافرت گفته می‌شود کارخانه و منظور اسباب و اثاثیه است.

در توضیح معنی اول بگوییم که شاه در تمام شهرهای اصلی کشور دارای کارخانه است و بعلاوه بزرگان و سرکردگان نیز مجازند مالکیت این کارگاه‌ها را که در آن استادان به‌بافتن پارچه‌های مختلف بخصوص پارچه‌های ابریشمی مشغولند داشته باشند و امروزه فروش منسوجات ابریشمی عایدات مهمی نصیب‌خزانهٔ ایران می‌کند و رویهمرفته طرزتهیهٔ پارچه و فروش آن همان است که اکنون در کشور ما نیز بدان عمل می‌شود و عدهٔ زیادی از استادکاران و بازرگانان به این کار مشغولند.

در زبان فارسی خوردن را نیز نه فقط به معنی صرف غذا استعمال می‌کنند، بلکه این فعل معانی مختلفی می‌دهد و در موارد مربوط به آشامیدن و داشتن و کندن و دریافت کردن و بوئیدن و غیره نیز آنرا به کار می‌برند چنانچه گفته می‌شود شراب خوردن و سرما و گرما خوردن و پول کسی را خوردن و زخم خوردن و چوب خوردن و هزاران جملات عجیب دیگر. امثال اینگونه افعال کمکی زیاد است و به همین دلیل زبان فارسی لااقل در حال حاضر بسیار فقیر و فاقد آن زیبایی و فصاحتی است که بعضی‌ها فقط به‌منظور اظهار فضل و با استفاده از عدم آشنایی دیگران به آن نسبت می‌دهند.

طبق آنچه تاکنون دستگیر من شده است زبان فارسی امروزه نه قدیمی و نه کامل و نه خالص است، بلکه از زبان ملل مختلفی که بعد از اسلام به این سرزمین تاخت و تاز کرده و در آنجا سکنی گزیده‌اند واژه‌های فراوانی را به عاریت گرفته و در حقیقت معجونی از همهٔ آنها شده است. نصف این معجون را زبانی تشکیل می‌دهد که کردهای امروزه به آن متکلم

بازی کردن
استادان
اینک
علی
کوزل
مکتوب

هستند و می‌توان گفت همان فارسی قدیم یا زبان پارت‌هاست. نیم دیگر عبارت است از لغات عربی و ترکی و تاتاری و هندی و بطور خلاصه زبان ملی که در همسایگی ایران هستند.

از اشعار فارسی هنوز چیزی نمی‌دانم، ولی همانطور که گفتم این زبان از لحاظ اصطلاحات فقیر است و به قراری که حدس می‌زنم طرز ترکیبات و جمله بندیهای آن نیز مشابه زبان‌های دیگر شرقی است و تقریباً همه آنها از زیبایی و ابتکار و خلاقیت بی‌بهره‌اند و فکر نو در آنها کمتر یافت می‌شود، بنابراین حدس می‌زنم شعر فارسی نیز چیز زیاد دلچسبی نباشد.

شب بین شنبه و یکشنبه و تمام روز یکشنبه را در حبله رود به سر آوردیم تا حیوانات نیز استراحتی کرده باشند. دوشنبه پنجم فوریه راه پیمایی را در همان دره از سر گرفتیم و موقعی که بعد از ناهار من و بانو معانی اسب می‌تاختیم تا به شتران که جلوی ما حرکت می‌کردند برسیم ملاحظه کردیم که دره به دو قسمت تقسیم می‌شود و در وسط آن یک سلسله تپه است. نخست دره دست چپ را گرفتیم و شروع به پیشروی کردیم، ولی بعد از تقریباً یک فرسنگ راه عده‌ای بچه چوپان با فریادهای خود ما را متوجه کردند که اشتباه رفته ایم و در نتیجه مجبور شدیم به عقب برگردیم و این مرتبه از دره دست راست برویم. در این قسمت جاده بسیار بد و پر از برف و یخ بود و در بعضی نقاط به علت آب شدن برف پای اسب‌ها در گل فرو می‌رفت و بعضاً وجود یخ فراوان باعث می‌شد که پای حیوان بلغزد و در یکی از همین سربالایی‌های لغزنده بود که بانو معانی از اسب به زیر افتاد ولی شکر خدا که هیچگونه آسیبی ندید، زیرا با مهارت خود را از بالای زین به

۱- در اینجا نویسنده به مدح ائمه ایتالیایی منطقه توسکان که فلورانس شهر اصلی آن است می‌پردازد و آنرا از ظریف‌ترین تراوشات روح انسان به شمار می‌آورد. طبیعی است که قضاوت نویسنده راجع به شعر فارسی ناشی از عدم آشنایی وی با ادبیات غنی کشور ما بوده است. م.

زمین انداخته بود و من که در جوار او اسب می‌راندم با استفاده از این تجربه پیاده شدم و دهنه حیوان را به دست گرفتم .

بعد از اینکه يك فرسنگ دیگر راه رفتیم شب فرا رسید و درحالی که باریدن برف همچنان ادامه داشت بعد از پیمودن چهار فرسنگ راه به‌دهی به نام فیروزکوه رسیدیم . این ده در بلندیهای کوه واقع شده و باوجودی که بسیار مرتفع است جاده از قعر دره رو به آنجا به اندازه‌ای با ملایمت بالا می‌رود که انسان بکلی از وجود اینهمه ارتفاع بی‌خبر می‌ماند . فیروزکوه آخرین نقطه عراق است و از آنجا به بعد سکه مسی اصفهان را جز به نصف قیمت بر نمی‌دارند . اینهم از چیزهای جالب ایران است که سکه تفره همه جا يك قیمت دارد و ارزش آن تغییر نمی‌کند درحالی که سکه‌های مس ایالات با یکدیگر فرق دارند و سکه مسی يك ایالت هرچقدر بزرگ و سنگین باشد باز هم در جاهای دیگر آن ارزش را ندارد و خرج نمی‌شود مگر اینکه آنرا به نصف قیمت بردارند .

نمی‌دانم به چه مناسبت روز سه‌شنبه از فیروزکوه عزیمت نکردیم و روز چهارشنبه به طرف مازندران سرازیر شدیم . این ایالت درکنار دریا واقع شده و چون برای رسیدن به فیروزکوه که در قلّه کوه واقع شده کاملاً صعود کرده بودیم اکنون باید تمام این کوهها را پشت سر می‌گذاشتیم و مرتباً به سمت پایین می‌رفتیم . اینک به شرح موقعیت جغرافیایی مازندران می‌پردازم تا با مراجعه به نقشه ملاحظه کنید واقعاً خود هیرکانیا^۲ یا جزئی از آن است ، یا همانطور که من فکر می‌کنم ایالت بکلی مجزایی است .

مازندران در جنوب بحر خزر قدری به سمت چپ آن واقع شده و

۱- شاردن در جلد چهارم سفرنامه خود تعریف مفصّلی از سکه‌های رایج زمان صفویه دارد که از هر جهت جالب است .
 ۲- در نقشه‌های جغرافیایی قدیم اراضی مجاور بحر خزر را در قسمت جنوب و جنوب شرقی آن هیرکانیا Hircania می‌نوشتند . م .

کتابخانه
 مورخه
 ۱۳۱۸

کتابخانه
 مورخه
 ۱۳۱۸

در نتیجه از شمال به بحر خزر و از مشرق به استرآباد محدود می‌شود. مرکز ایالت استرآباد که یکی از خانهای مطیع شاه در آن حکومت می‌کند و آن نیز استرآباد خوانده می‌شود از فرح‌آباد یعنی شهر اصلی مازندران دور نیست و بیش از پنج روز راه از آنجا فاصله ندارد. مازندران از سمت جنوب به ایالت عراق محدود می‌شود و به این ترتیب اگر کسی بخواهد مانند ما خط سیر اصفهان - فرح‌آباد را طی کند باید مرتباً رو به شمال برود. در سمت غرب مازندران استان گیلان واقع شده که به فارسی معنی سرزمین گل را می‌دهد، زیرا زمین این ایالت بسیار حاصل خیز و مرطوب است^۱.

برای اینکه محل این نقاط را بهتر مجسم کنید و با آنچه تا به حال در این باره نوشته‌اند بسنجید اکنون به شرح تمام اطراف بحر خزر می‌پردازم تا بدانید هر کدام از این مناطق امروز چه نامی دارند و به کجا منتهی می‌شوند. در حقیقت استرابون با ذکر اینکه بحر خزر خلیجی است که به اقیانوس شمال مرتبط است و بالنتیجه دور تا دور آن را خشکی احاطه نکرده مرتکب اشتباه عظیمی شده است که انسان با توجه به اطلاعات وسیع جغرافیایی او دچار حیرت می‌شود، ولی هرودوت که مقدم بر سایرین است و زمانی مطالب خود را نوشته که هنوز این نقاط بطور صحیح کشف نشده بود می‌دانسته که بحر خزر به دریای دیگری راه ندارد و اطراف آنرا خشکی فرا گرفته است. منتهی باید دید این خشکی چگونه است و در نقاط مختلف چه نامهایی به خود می‌گیرد.

قبلاً گفتیم در غرب مازندران ایالت گیلان واقع شده است که موقعی برای خود حکمران مستقلی داشت، ولی شاه عباس در اوایل سلطنتش ضمن نبردهای سخت این سرزمین را تسخیر و به قلمرو خود ضمیمه کرد و دلیل او هم این بود که گیلان از قدیم جزء ایران محسوب می‌شده و حکمران آن

۱- نویسنده در اینجا مرتکب اشتباه شده و لغت گیلان را که معنی سرزمین گیلک‌ها را می‌دهد با لغت گل که با پسوند آن قاعدتاً باید گلان بشود عوضی گرفته است. م.

با انکار اطاعت از شاه در حقیقت یاغی شده است. این استان مثل تمام نقاطی که مستقیماً تحت نظر شاه اداره می‌شوند فاقد خان است و کارهای مربوط به آنرا وزیر که وزیر گیلان خوانده می‌شود انجام می‌دهد. غرب گیلان در حوالی دریای خزر به آلبانیا^۱ منتهی می‌شود که اولین شهر آن باکو یا به قول ایرانیان واه کوه است که قلعه مستحکمی است و در بالای صخره‌های ساحلی بنا شده و طبق نوشته‌های اپیتوم جئوگرافیکا^۲ سابقاً آلبانیا^۳ خوانده می‌شده است و امروز حکومت آن به یک سلطان سپرده شده. در همین ساحل یعنی در سمت غرب دریا دربند یا دمیرقاپو واقع شده که معنی لغت اخیر درب آهنی است^۴. در اینجا آلبانیا به انتها می‌رسد و رشته کوه‌های قفقاز آغاز می‌شود که اقوام مختلفی ساکن آن هستند و مثلاً از بین آنها باید لزگی‌ها را نام برد که دارای حکمران واحدی نیستند و هزاران هزار سرکرده و رئیس دارند که به آنها میرزا یعنی شاهزاده می‌گویند ولی چه بسا ممکن است هر یک بیش از بیست نفر تحت اطاعت خود نداشته باشند. این افراد بیشتر در دشت و صحرا زندگی می‌کنند و بسیار خشن و بی‌پروا هستند و موجبات صدمه کلی سرزمینهای همجوار را فراهم می‌سازند.

بعد از اراضی لزگیها سرزمین چرکس‌ها که مردمی مسیحی و پیرو کلیسای یونان هستند شروع می‌شود ولی این افراد کتاب و کشیش ندارند و تصور می‌کنم فقط نامی از مسیحیت داشته باشند. بر این طایفه نیز میرزاهای فراوانی حکومت می‌کنند که دائماً با لزگیها از یک طرف و با تاتارها از طرف دیگر بر سر یغما و چپاول و غارت در جنگ و ستیزند و به همین

۱- Albania نام قدیمی منطقه مجاور مناطق غربی دریای خزر است که جنوب آن به رودخانه ارس و شمال آن به قفقاز منتهی می‌شود. ۲- Epitom Geografica، اپیتوم جئوگرافیا نویس مشهور رومی. ۳- Albania ۴- دمیرقاپو به ترکی معنی درب آهنی را می‌دهد و نویسنده آن را Demir Capi نوشته است. م.

جهت تمام بازارهای برده‌فروشان در مشرق‌زمین مملو از اسرای چرکس و روس و تاتار و لزگی شده است و همه روزه عده‌ای از آنان خرید و فروش می‌شوند .

سرزمین چرکسها در بالای بحر خزر تا اراضی متعلق با روس‌ها یا به‌قول ماسکوی‌ها ادامه دارد و تقریباً تا کنار ولگا یعنی شهر هشترخان می‌رسد . روسها در شمال بحر خزر هستند و با يك تیره از تاتارها همسایگی دارند و سپس نوبت به ازبك‌ها می‌رسد که قلمرو آنها بیشتر در مشرق دریای خزر گسترده شده است و در جوار آنان به سمت شرق تاتارهای ختائی ساکن‌اند و قسمت جنوبی سرزمین آنان به هندوستان منتهی می‌شود .

سمرقند که مقر تیمور لنگ بود و همچنین از بلخ به سمت جنوب و از بخارا به سمت دریا از اراضی ازبك نشین است و در بخارا یکی از خانهای بزرگ ازبك حکومت می‌کند که با شاه ایران دائماً در حال جنگ است و دلیل آنرا بعداً تشریح خواهیم کرد . ازبکها و جغتایی‌ها از اقوام سجستان جنوبی هستند که شامل سغدستان و بلخ نیز می‌شود و بین این سرزمین و استراباد که قبلاً از آن نام برده‌ام جز يك صحرای کم وسعت فاصله‌ای وجود ندارد که در آن ترکمن‌ها ساکنند .

این قوم چادرنشین امروزه در بیشتر مناطق امپراطوری ایران و حتی در عثمانی پراکنده‌اند و دائماً در حال حرکت و بیلاق و قشلاق هستند و تصور می‌کنم از ترکیه قبلاً به مناسبتی شرحی دربارهٔ آنان نوشته باشم . مرکز اصلی ترکمن‌ها سجستان یا ترکستان است . ترکمن یعنی کسی که دین خود را عوض کرده است (زیرا این افراد قبلاً بت‌پرست بوده‌اند و سپس به‌دین اسلام گرویده‌اند) و امروزه نام ترکمن به کسانی که در این سرزمین باقیمانده‌اند و همچنین به عده‌ای از آنان که بطور دسته‌جمعی به اطراف مهاجرت نکرده

و دائماً در حال حرکت هستند اطلاق می‌شود. عده دیگری از ترکمن‌ها نیز به سمت غرب آسیا و حتی اروپا رفتند و شاید به علت سهولت تلفظ به تدریج «من» از نام آنان برداشته شد و اکنون فقط ترك خوانده می‌شوند.

همانطور که قبلاً گفتم بین استراباد و ازبکستان تعدادی از ترکمن‌ها باقی مانده بودند، ولی اخیراً شاه‌عباس به دلیل اینکه آنان از ازبکها طرفداری می‌کردند و بعلاوه مذهبشان شیعه نبود و به تركها شباهت داشت و به او وفادار نبودند و رویهمرفته وجودشان به‌ضرر کشور تمام میشد به قلع و قمع آنان پرداخت. با وجود این باید گفت که در نقاط دیگر کشور او از قبیل مدیا و آلبانیا و سایر جاها هنوز تعداد زیادی ترکمن زندگی می‌کنند که قسمتی از آنها در دهکده‌ها و شهرها مستقر شده‌اند و عده دیگری کماکان چادر نشین هستند و در بین خود سلطان‌ها و خان‌هایی دارند که کاملاً از شاه فرمانبرداری می‌کنند و به او وفادارند.

تصور می‌کنم به اندازه کافی اطراف بحر خزر و مازندران را توصیف کرده باشم، ولی به همان شیوه معمولی، یعنی هر چه به یادم آمده به تدریج به روی کاغذ آورده‌ام، و با مراجعه به نقشه‌های قدیم و جدید باید واقعیت و حقیقت مطلب را درک کرد و حالا مجدداً به شرح بقیه مسافرت می‌پردازم:

پس از اینکه در برف سنگین سه فرسنگ از فیروزکوه بیرون رفتیم ایالت عراق به انتها رسید و به مازندران رسیدیم ضمناً راه‌پیمایی از نقاط مرتفع کوهستانی نیز تمام شد و در سرایشی افتادیم که منتهی به دره‌ای می‌شد، با این تفاوت که برعکس دره خشک پیشین این یکی مستور از جنگل و پرآب بود بطوری که درختان زیبا و بلند دامنه‌های کوه مرا به یاد سرزمینهای مشابه آن در اروپا می‌انداخت و در مسافرت‌های خود به قسمت‌های مختلف

۱- اظهار نظر نویسنده صحیح است و ترکمن‌ها که از اقوام آسیای مرکزی هستند قبلاً اوغوز یا غوز نامیده می‌شدند و بعد از اینکه در دوره مغول به دین اسلام درآمدند نام آنان نیز عوض شد. م.

آسیا و افریقا نظیر آنرا ندیده بودم و از موقعی که ایتالیا را ترك کرده‌ام اولین باری بود که به جنگل و زمین پر آب برمی‌خوردم .

یکساعت بعد از برآمدن شب در حالی که مجموعاً پنج فرسنگ راه رفته بودیم به اولین نقطه مسکون مازندران که ده کوچکی به نام سرخ رباط^۱ بود رسیدیم . این ده مانند دهات بیشمار دیگری اخیراً به دستور شاه در اطراف جاده ساخته شده تا مسافرین از جهت مسکن در رفاه باشند و او دستور داده است محل سکونت قبلی مردم کوه‌نشین اطراف را ویران کرده و آنها را به این دهات منتقل کنند . در این معبر به رابرت جی‌فورد^۲ انگلیسی که از پیش با او آشنایی داشتم برخورد کردم . وی به اتفاق مترجم خود از نزد شاه به اصفهان باز می‌گشت و به من اطلاع داد که چند روز پیش در فرح‌آباد به شاه خبر داده‌اند سلطان احمد خلیفه عثمانی (که در قسطنطنیه او را دیده بودم) وفات کرده و سلطان مصطفی برادر او که تا به حال مجبوس بود و زندگی درویشی می‌کرد ، و همانطور که قبلاً پیش‌بینی کرده بودم بالاخره روزی باید به این سمت برگزیده می‌شد ، به جای او بر مسند خلافت قرار گرفته است و از پسران سلطان متوفی هیچیک به تخت و تاج نرسیده‌اند .

پنجشنبه هشتم فوریه سه فرسنگ در این دوه تنگ که در انتهای خود عریض‌تر می‌شد راه‌پیمایی کردیم . در وسط‌دره رودخانه‌ای جاریست که به دریای خزر می‌ریزد و ما اکنون در مسیر آن واقع شده بودیم . زمینها به علت وجود آب فراوان همه زیر کشت برنج که غذای منحصر به فرد و یا حداقل غذای اصلی اهالی این منطقه را تشکیل می‌دهد قرار داشت ولی گندم در اینجا کشت نمی‌شود ، زیرا مردم به آن توجهی ندارند و زمین به علت رطوبت زیاد برای عمل آوردن این محصول مناسب نیست و به همین دلیل اهالی که نان ندارند و در عین حال

۱- نویسنده در اینجا لغت نامفهومی را ذکر می‌کند ، ولی با توجه به تشابه کلمه و راهی که او رفته است تصور می‌رود همان سرخ رباط یعنی دهی باشد که در ۲۵ کیلومتری گردنه گدوک

بین راه فیروزکوه به ساری واقع شده . Robert Gifford-۲

لبنیات و بخصوص کره را از اغذیه مضر می‌دانند و بخوردن گوشت نیز علاقه‌ای نشان نمی‌دهند فقط با برنج زنده‌اند و آنرا بدون چربی و با آب و نمک طبخ می‌کنند و این غذا را که چلوا نامیده می‌شود با رب‌های ترش مختلفی از قبیل رب انار و غیره می‌خورند و معتقدند این غذا بسیار سالم و خوش طعم است و به نظر من نیز این نوع برنج بدمزه نیست و در تمام ایام چهلگانه روزه چون چیز بهتری پیدا نکردم از آن خوردم و تصور می‌کنم واجد غذائیت زیادی نباشد، زیرا مردم مازندران که فقط برنج می‌خورند یا به این دلیل و یا به علت نامناسبی آب و هوا غالباً رنگ پریده هستند و پوست آنان گندمگون است.

زنان و مردان مازندران دارای چشم و ابروی سیاه و موهای مشکی هستند و بخصوص زنان در نظر من زیبا جلوه می‌کنند بخصوص که برعکس زنهای مسلمان دیگر هیچوقت چهره خود را نمی‌پوشانند و از حرف زدن با مردان امتناعی ندارند و مانند مردان این دیار در برخورد بسیار مؤدب و مهربان هستند و همگی مردم مازندران دوست دارند خانه خود را در اختیار مهمان قرار دهند و درقبال او با کمال ادب و رافت رفتار کنند و من در هیچ‌جای دیگر دنیا ندیده‌ام مردم دهات آنقدر دارای تمدن و آداب و رسوم پسندیده باشند و ملاحظه کردم ایالت هیرکانیا که به قول قدما باید عاری از تمدن و جایگاه پلنگان وحشی باشد زیباترین نقطه ایست که تا به حال در آسیا دیده‌ام و مردم آن متمدن-ترین و با ادب‌ترین مردمی هستند که ممکن است در دنیا وجود داشته باشند.

آنروز ضمن راه‌پیمایی در کوه و دره کنار جاده و ارتفاعات اطراف قلعه-هایی مشاهده کردیم که در زمان صباوت شاه‌عباس و کهولت شاه‌محمد خدا بنده پدرش که کشور به خوبی اداره نمی‌شد محل سکونت گردن‌کشانی بود که به این منطقه مسلط شده بودند، ولی اکنون همه آنها مخروب و فاقد سکنه هستند

۱- البته خوانندگان توجه دارند که این نوع غذا کته خوانده می‌شود ولی در شمال هنوز به آن جلو نیز می‌گویند . م .

زیرا شاه تمام یاغیان را قلع و قمع کرده و امنیت کامل را در این صفحات برقرار ساخته است. روی يك کوه سنگی مرتفع که در کنار دره سربه آسمان کشیده بود غاری مشاهده کردیم که دسترسی به آن با اشکال فراوان میسر می‌شد و در افسانه‌های محلی می‌گویند زن غول آسایی ساکن آن غار بوده و مانع عبور از آن جاده می‌شده است. درباره این زن غول آسا و دیوهای مختلف افسانه‌های فراوانی در اینجا گفته می‌شود و قبر بعضی از آنان را در این حوالی ذکر می‌کنند، ولی اینها جز تراوشات فکری پیرزنان چیز دیگری نیست.

ناهار را در کنار رودخانه‌ای که در قعر دره جاری است صرف کردیم و ملاحظه کردم در آنجا کرفس و کاسنی وحشی و انواع و اقسام سبزیجات مختلفی که آنها را می‌شناسیم به حد وفور روئیده است و بعلاوه بنفشه و دیگر گل‌های بسیار زیبا در تمام طول راه عطر افشانی می‌کردند و موجبات نشاط خاطر ما را که مزده نزدیک بهار را می‌شنیدیم فراهم می‌ساختند. در میان اینهمه زیبایی و بوی خوش شب به‌دهکده کوچکی رسیدیم که اخیراً بنا شده و میان کاله^۱ نام داشت.

از این دهکده‌ها بر سر راه فراوان است به نحوی که مسافری هر ساعتی بخواهد می‌تواند در یکی از آنها استراحت کنند و این وضع عیناً شبیه ممالک خودمان است که در آنجا مهمانسراهای متعددی وجود دارد. در مازندران مهمانسراهای عمومی نیست و توقف در خانه‌های خصوصی مردم انجام می‌گیرد که صاحبان آنها نه طلب پولی می‌کنند و نه اگر کرایه‌ای از این بابت داده شد تن به قبول آن می‌دهند و باید در مقابل به آنان هدیه یا انعامی داد که در این صورت می‌پذیرند.

روز جمعه چون دیروقت حرکت کردیم و بعلاوه جاده بسیار خراب

۱- نویسنده در اینجا نام ناهانوس میونی کله Mioni Kiella را می‌نویسد و معنی آنرا میان کله یعنی وسط سر ذکر می‌کند که تعریف ناصحیحی از میان کاله است. م.

و گل آلود و لغزان بود و عبور حیوانات واقعاً با اشکال انجام می شد موفق نشدیم بیش از دو فرسنگ پیشروی کنیم و شب در دهکده ای که در کوهپایه واقع شده و نام آن جیرود بود بارانداختیم . مردان این دهکده همه در حوالی فرح آباد به امر شاه به کارهای مختلف اشتغال داشتند و ما در خانه بانویی به نام زهرا که از جمال و کمال بهره داشت شب را به سر آوردیم . در این خانه نه تنها از محبت های او بهره مند شدیم ، بلکه تمام زنان ده نیز به دیدن ما آمدند و بانو معانی که همیشه برای اینگونه مواقع هدایا و تحف کوچکی که نزد مردم این صفحات بسیار عزیز و تازه است آماده دارد با آنان با کمال مهربانی رفتار کرد و به هر یک چیزی از جمله مقداری حنا یا همانطور که عطارهای ما می گویند الحنا هدیه داد و بعد از شام از همگی درخواست کرد دستهای خود را به افتخار صاحبخانه رنگ کنند ، زیرا عادت جمع شدن به دور هم و رنگ کردن دستها با حنا ضمن صحبت در مشرق زمین مرسوم و علامت جشن و سرور و شادی است . رنگ کردن دستها را با حنا به اصطلاح حنا بندان می گویند و با این ماده که برگ خشک و گرد شده گیاهی است تمام کف دست و پشت آنرا تا میچ رنگ می کنند و احياناً نقش های مختلفی به روی آن می اندازند و معتقدند رنگ این ماده دست را زیبا می کند و از اثر صدمات وارده به آن می کاهد . با حنا مو و سایر نقاط بدن را نیز رنگ می کنند و در مشرق زمین این عمل نشان زیبایی و در عین حال علامت خوشحالی و نشاط است .

قبلاً گرد را در آب خیس و از آن خمیری تهیه می کنند و سپس این خمیر را روی دست یا آن قسمتی از بدن که مایلند رنگ شود قرار می دهند و برای اینکه به خوبی در پوست نفوذ کند پارچه ای به دور آن می بندند ، ولی چون خمیر باید مدتی روی دست بماند معمولاً این کار را شب بعد از شام موقع خوابیدن انجام می دهند تا اولاً وقت کافی برای رنگ شدن پوست باقی باشد و ثانیاً شب بهتر می توان ناراحتی ناشی از ماندن این ماده را در روی پوست متحمل

شد، زیرا غالباً لازم است برای اینکه کف دست رنگ شود خمیر را در مشت بگیرند و ساعتها به همین حالت باقی بمانند و انجام این کار در روز ممکن نیست. برعکس اگر به این حالت شب بخوابند فردا صبح که از خواب برخیزند و پارچه را بردارند و خمیر را که خشک شده از دست یا هر محل دیگری که روی آن است بزدایند نتیجه مطلوب حاصل شده و رنگ نارنجی روشنی به جای مانده است و اگر خمیر پر مایه باشد رنگ قرمز تیره رنگی باقی می ماند که به نظر من به زیبایی آن رنگ نارنجی نیست، ولی به نظر خود آنان به این ترتیب سفیدی مچ و بقیه دست بهتر نمودار می شود.

ضمن برگزاری جشن خانبندان شب بین جمعه و شنبه را در جیروود ماندیم و روز شنبه پس از سه فرسنگ راه پیمایی در يك جاده پر گل و لای به ده کوچکی به نام تالار پشت رسیدیم و شب در همانجا ماندیم. در اینجا به مردمی برخورد کردیم که به تازگی از کوهستان آمده بودند و درجه بی اطلاعی آنان به قدری بود که وقتی مقداری علیق برای اسبها به ما فروختند برای پرداخت پول آن که مبلغ ناچیزی می شد بایستی بادانه های باقلا به شمارش می برداختیم و این کار بیش از يك ساعت وقت ما را تلف کرد.

یکشنبه کوه و دره به پایان رسید و زمین مسطح آغاز شد. در اینجا وارد جنگلی شدیم که در آن جاده خوب و عریضی تعبیه شده بود و اطراف این جاده پر از درختان بلندی بود که غالباً موهای وحشی به دور آنها پیچیده بودند. برای عبور از این جنگل با مشکلات فراوانی مواجه شدیم، زیرا زمین آنجا به علت وجود آبروهای زیاد مملو از گل و لای بود بطوری که شترها با وجود بلندی پا و تنه گاه تا شکم در گل فرو می رفتند و خودتان می توانید تصور کنید در این صورت به سر حیوانات دیگری از قبیل اسب و غیره چه بلایی می آمد.

۱- نویسنده در اینجا باز اسم ده را اشتهاً لفظ نامأنوس و غلطی می نویسد ولی از شباهت کلمه و خط سیر او میتوان استنباط کرد که منظور تالار پشت است. م.

برای غلبه بر این مشکل شاه دستور داده است تمام جاده را سنگفرش کنند و ما در حین عبور مشاهده می کردیم سنگ های فراوانی را به این قصد در کنار جاده چیده اند و بعلاوه خانه های زیادی از گل و چوب در اطراف جاده ساخته شده بود که به کارگران راه تعلق داشت منتهی هنوز کار شروع نشده بود ، زیرا شرایط جوی اجازه نمی داد و در فصل زمستان به علت باران های مداوم تمام امور در مازندران مختل می شود . در این شرایط دشوار قریب دو فرسخ با مشقت تمام طی کردیم و قبل از اینکه از جنگل بگذریم شب شد . کوشش کردیم تا از زوزه سگان یا صدای حیوانات دیگر نشانی از یک آبادی نزدیک به دست آوریم ، ولی سعی ما بیهوده بود و در نتیجه مجبور شدیم شب را در همان جنگل میان درختان به سر آوریم . از پوشش بارها در اطرافمان دیواری درست کردیم و در روی بستری که از توده برگ درختان به وجود آمده بود آرمیدیم و شاخه های انبوه بالای سرمان که از لابلای آنها ماه بروی زمین نور نقره ای می افشاند برای ما چادر طبیعی زیبایی به وجود آورده بودند . چند نفری را به دهکده ای که در جنگل پنهان بود فرستادیم تا آذوقه مورد نیاز ما را تهیه کنند و البته برای تهیه آتش چوب فراوانی در اختیار داشتیم . مردمان دهکده مذکور که از تمدن بهره ای نداشتند نمی دانم در چه مورد با مستخدمین من اختلاف پیدا کرده بودند و نزدیک بود کار آنان به زد و خورد بکشد و بعد اصرار کرده بودند ما به نزد ایشان برویم و شب را در آنجا به سر آوریم ، ولی چون راه دور بود و نمی توانستیم مطابق میلشان رفتار کنیم کدخدای آنجا به اتفاق چند تن از ریش سفیدان نزد ما آمدند و با خود گوشت و آذوقه فراوانی همراه آوردند و همانجا ماندند و با آوازهای مازندرانی و کمانچه ناموزون و موسیقی ابتدایی خود که برای ما ملال آور بود در موقع شام و بعد از آن به خیال خود موجبات سرگرمی ما را فراهم آوردند .

روز دوشنبه دوفرسنگ دیگر راه رفتیم که قسمتی از آن در همین

جنگل و قست دیگر در مزارع پر گل و لای انجام شد و حوالی غروب به ساری که جای بزرگ و پر جمعیتی است و یکی از خانه‌های شاه در آنجا واقع شده رسیدیم^۱. این محل را باید شهر محسوب کرد، ولی حصارى دور آن نیست و خانه‌هایش نیز ساختمان خوبی ندارند سقف بعضی از خانه‌ها مانند خانه‌های رم از سفال است، ولی قسمت اعظم خانه‌ها دارای سقف‌هایی مرکب از ساقه خشک غلات هستند. در اینجا نیز صاحبخانه‌های بسیار مهربانی پیدا کردیم و برادر و خواهری که در خانه آنها ساکن بودیم کمال انسانیت و ادب را در حق ما روا داشتند و برای رفع خستگی حیوانات تمام روز سه‌شنبه را در آنجا ماندیم.

روز چهارشنبه در زمین مسطح چهار فرسنگ راه پیمودیم. این زمین قبلاً مستور از درخت بوده ولی اکنون آنها ریشه‌کن کرده و مزارع حاصلخیزی درست کرده‌اند که عده زیادی در حول و حوش آن زندگی می‌کنند و این افراد غالباً از مسیحیان بخصوص ارمنی‌ها و گرجی‌هایی هستند که شاه اخیراً از نقاط مختلف به آنجا کوچ داده است.

راه‌های این زمین هموار نیز مملو از گل بود منتهی چون در آن درخت وجود نداشت و آفتاب مستقیماً به زمین می‌تابید از راه‌های داخل جنگل قدری مناسب‌تر بود، بعلاوه کارگران با سرعت مشغول سنگفرش کردن آن بودند و بزودی این جاده مستقیم و عریض و طویل از هر جهت آماده خواهد شد. خانه‌هایی که در اطراف این جاده هستند همه از چوب و خشت ساخته شده و همان درخت‌هایی را که برای کشیدن جاده و بنای ده و ایجاد مزارع از جا کنده‌اند برای این منظور مورد استفاده قرار داده‌اند، ولی این ترتیب موقتی است و دوامی نخواهد داشت، زیرا با کثرت چوب که سوخت کوره‌ها را تأمین می‌کند

۱- نویسنده که اسم ساری را Saru می‌نویسد در اینجا توضیح می‌دهد که این لغت معنای زرد را دارد که به علت فراوانی مرکبات و میوه‌جات به این شهر داده شده است. البته لازم به تذکر نیست که او در مورد نام شهر و معنی آن دچار اشتباه شده است. م.

به زودی همه خانه‌ها با آجر بنا می‌شود و ما هرچه به فرح آباد نزدیکتر می‌شدیم تعداد بیشتری از کوره‌های آجرپزی را مشاهده می‌کردیم که در کنار آنها آنقدر توده‌های چوب و خشت خام آماده پخت را به روی یکدیگر انباشته بودند که مسکن بود با آن نه تنها يك شهر کامل، بلکه شهرهای متعددی را بنا کرد.

شب دیروقت به فرح آباد رسیدیم و چهار فرسنگ بین ساری و این شهر به اندازهای آباد و پرجمعیت بود که می‌توان گفت این دو شهر به یکدیگر متصل هستند. در این موقع شاه در فرح آباد نبود و چون هیچوقت نمی‌تواند آرام و قرار داشته باشد به محلی که شش فرسنگ با شهر فاصله داشت رفته بود ولی بجز عده معدودی از درباریان و نظامی‌ها که همیشه در خدمتش هستند بقیه در فرح آباد به سر می‌بردند. وزیر مازندران که به این شهر و سایر نقاط این ایالت حکومت می‌کند پس از اطلاع از ورود من دستور داد یکی از بهترین خانه‌ها را در اختیارم بگذارند که مدتها در آنجا سکونت کردم، ولی قبل از اینکه به شرح بقیه وقایع پردازم بهتر است توضیحاتی درباره وضع شهر و موقعیت محلی آن بدهم:

در اینجا یعنی نقطه‌ای که ایالت مازندران به دریای خزر منتهی می‌شود شاه عباس از چندی پیش در جلگه پهناوری دستور بنای شهر فرح آباد را داده است که با ساحل دریا تقریباً دو میل فاصله دارد، ولی چون شهر هرروز روبه توسعه می‌رود حدس می‌زنم بزودی به کنار آب برسد.

شاه نام فرح آباد را که مرکب از دو کلمه فرح به معنی انبساط و نشاط و آباد به معنی دایر و برقرار است به روی آن گذارده و عواملی که در مرحله اول از او وادار به بنای این شهر کرده‌اند عبارتند از عشق به آبادانی و زیبایی مملکت که می‌توان گفت در وجودش نهفته است و دقیقه‌ای از این فکر غافل نیست، و علاقه مخصوصی که به ایالت مازندران دارد زیرا مادرش اهل این منطقه بوده و خودش نیز همیشه می‌گوید خون مازندرانی در رگهایش جریان دارد.

بعلاوه این ایالت یکی از مستحکم‌ترین نقاط ایران است، زیرا از شمال محدود به دریائی است که کمتر می‌توان در آن کشتیرانی کرد و دورتادور آن را نیز کوهستان‌های مرتفعی که عبور از آن توأم با مشکلات زیاد است دربر گرفته و بالنتیجه دفاع از آن کار نسبتاً سهلی است و از این گذشته از دسترس دشمنان شاه بخصوص ترک‌ها نیز به دور است و شاه حق دارد آنجا را محل مطمئنی محسوب کند و در صورت بروز حوادث و وقایع احتمالی اطمینان داشته باشد لااقل مرکز حکومت را در این ایالت از دست نمی‌دهد و تخت و تاجش در امان می‌ماند.

وی کوشش می‌کند مازندران تا سرحد امکان پرجمعیت و زیبا شود و انجام این قصد هم چندان دشوار نیست، زیرا همانطور که قبلاً ذکر کردم زمین محل خود به خود حاصلخیز است و اگر تا به حال در آن کشت نشده و زیر انبوه درختان جنگلی پنهان مانده به علت بی توجهی مردم آن است مضافاً به اینکه هیچیک از حکمرانان پیشین ایران اقدامات فعلی شاه عباس را در این خطه انجام نداده‌اند. وی فرح آباد را به عنوان مرکز مازندران برگزیده و در نقطه‌ای که شرح دادم شروع به ساختمان شهر کرده و نه تنها برای مسکون کردن این محل و حومه آن، بلکه برای آبادانی دیگر شهرهای مازندران که سابقاً همه خالی از سکنه بوده‌اند مردمان زیادی را از ملل و مذاهب مختلف بدانجا کوچ داده است. این اشخاص قبلاً ساکن مناطقی بودند که یکموقع به دشمنان شاه تعلق داشت و وی آنها را به زور تصرف کرده است. برای نمونه می‌توان بسیاری از اراضی ترک‌ها و سرزمین گرجستان را ذکر کرد که شاه با جنگ به دست آورده و بعد از فتح آنها مردمش را به مازندران و حتی اصفهان و نقاط دیگر قلمرو خود سوق داده است. در بین این افراد تعداد غیرقابل تصویری مسیحی هستند که هنوز به مذهب خود وفادارند و شاه نیز کوششی برای تغییر مذهب آنان انجام نمی‌دهد، ولی عده‌ای نیز برای پول و علل دیگر دست از دین و

آیین خود شسته‌اند .

مردم فعلی مازندران را تعدادی از ساکنین قبلی قسمت‌های دیگر ایران نیز تشکیل می‌دهند که سرزمین‌های آنان در معرض اشغال دشمنان بوده یا به دلایلی به ویرانی گراییده است ، مثل ارمنی‌های مسیحی که مجاور ترکها و در معرض تاخت و تاز آنان بودند یا مسلمانان آذربایجانی ایالت شیروان که وضع مشابهی داشتند . بطور کلی شاه از هر جا که لازم دانسته مردمان زیادی را به مازندران منتقل و ساکن این محل کرده است و برای اینکه فقیر نمانند و گرفتار تنبلی نشوند به همه آنان زمین داده و وادارشان کرده است همان کارهایی را که در موطن خود انجام می‌داده‌اند اکنون نیز انجام دهند بطوری که در مازندران هنرهای دستی زیادی که قبلاً وجود نداشت به وجود آمده و وضع زمین در اثر کشت و زرع تغییر بسیار کرده و شاه نیز به اقدامات مفید خود در این راه مرتباً ادامه می‌دهد .

آنان که زارع بوده و مانند ارمنه به کار تربیت درخت مو آشنایی داشته‌اند (باید گفت این قوم واقعاً در تهیه شراب استاد و گویی از نوادگان مستقیم کاشفین آن هستند) اکنون دارای زمین و اسباب و ادوات لازم و بذر و چارپا شده‌اند و آنانکه مانند گرجی‌ها و سایر مسیحیان و یهودیان به تربیت کرم ابریشم آشنایی داشته‌اند اکنون نیز به این کار اشتغال دارند و اطراف فرح‌آباد مملو از درختان توت است که از تقاط مختلف بدانجا آورده و غرس کرده‌اند . آذربایجانیهای اهل شیروان هم که مردمان بسیار تنبلی هستند و هیچ کاری از آنها بر نمی‌آید وادار به فعالیت شده و آنان را مجبور کرده‌اند تهیه ابریشم را یاد بگیرند و برای اینکه از زیر کار شانه خالی نکنند شاه اجازه نمی‌دهد برگ درختان توتی را که در زمین آنها واقع شده به دیگران بفروشند . بطور کلی شاه عباس برای ملتش نه تنها یک پادشاه خوب ، بلکه در عین حال پدر و سرپرست دلسوز و مهربانی است . وی نه تنها به رعایای خود

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاریخ ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵
شماره ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

زمین و حشم می بخشد، بلکه به هر کس که نیازمند باشد پول کافی می دهد تا احتیاجات خود را برطرف سازد. به کسانی که استطاعت داشته باشند قرض می دهد و به آنان که مستمند هستند بی عوض می بخشد. علاوه برای اتباع خود بخصوص آنها که صمیمانه خدمت می کنند همسر پیدا می کند و وسایل لازم را برای تهیه مصنوعات در اختیارشان می گذارد و آنان را به آموختن هنری که به کارشان آید تشویق می کند و در حقیقت هیچ پدری نسبت به افراد خانواده خود که تعداد آنها از چهار الی شش نفر متجاوز نیست مثل این پادشاه نسبت به اتباع خود که هزاران هزار، بلکه میلیونها نفر هستند چنین با مهربانی رفتار نمی کند.

البته رفتار او با رعایای مسیحی و آزادی زیادی که به آنها اعطا کرده است برای دین ما عیسویان مفید نیست، زیرا بسیاری از آنان مذهب خود را رها می کنند یعنی عده ای آنرا به پول می فروشند و پولی را که به این مناسبت به آنان داده می شود قبول می کنند و برخی دیگر که پولی به قرض گرفته اند به منظور اینکه در انقضای مهلت آنرا مسترد ن سازند، بلکه مبالغ دیگری نیز دریافت کنند، به انکار مذهب خود می پردازند.

سالها قبل موقعی که چنین اتفاقی افتاد و تعداد زیادی از مسیحیان دین خود را رها کردند در اروپا چنین انتشار یافت که شاه با زور و فشار باعث این عمل شده و بیچارگانی را که قادر به پرداخت قروض خود نبوده اند بالاجبار و ادار به انکار دین خود ساخته است، ولی من باید بگویم که قسمتی از این اتهامات وارده به شاه عباس مقرون به صحت نیست و با آشنایی که به اوضاع و احوال پیدا کرده ام می دانم که تقصیر عمده متوجه خود عیسویان بدنهادیست که پول شاه را گرفته و به اسراف آن پرداخته اند، زیرا قصد قبلی آنها چنین بوده که در رأس موعد قرض خود را نپردازند و طبق قرار ضمنی مسلمان شوند. مسؤولیت بروز این وضع تاحدی نیز متوجه بی احتیاطی عده ای از خودما و تعصب بدون حساب

روحانیون عیسوی بطور کلی و بالاخص فراتنه آنتونیودی گووآ^۱ خلیفه عیسویان بود که در آن موقع به عنوان نماینده اسپانی در ایران به سر می برد و می خواست بلافاصله از خزانه پادشاه اسپانی این قروض را بپردازد ، ولی این عمل او که از روی احساسات مذهبی واقعی انجام می شد خارج از موقع و خلاف سیاست صحیح بود^۲.

در حقیقت بعضی از کشیشان کرملی برهنه پا به این مسیحیان یادآور شدند که مذهب را نمی توان با پول خرید و فروش کرد و آنها نیز نمی توانند به کسی پول بدهند تا وی مذهب خود را حفظ کند ، بلکه وظیفه اشخاص با ایمان است که تا سر حد مرگ در عقیده خود پایدار باشند و عیسویان باید بدون اینکه در ظاهر عملی کنند که موجبات خشم شاه را فراهم سازد به هم کشیشان خود که فقیر و بینوا بوده ، ولی دارای عقاید پابرجایی هستند مخفیانه کمک کنند و در این صورت شاه نیز مسلماً در صورت وقوف بر امر راضی خواهد شد . اگر همگی بدین منوال رفتار کرده و عیسویان فقیر با مراجعه مستقیم به شاه ناتوانی خود را در پرداخت قروض به اطلاع او رسانیده بودند شاه یا به آنان مهلت بیشتری می داد و یا چنانکه در موارد دیگر عمل کرده است قروضشان را بدون اینکه تکلیفی برای تغییر مذهب آنها کند می بخشید ولی يك روز ناگهان مشاهده کرد که هزاران هزار سکه های زر که می دانست متعلق به خزانه کشور پرتغال است برای پرداخت قروض مسیحیان به او عرضه شد و در نتیجه نه تنها با خشم زیاد از پذیرفتن آن خودداری کرد بلکه امر داد آن عده از مسیحیان متعهد طبق قرار قبلی ، و بدون اینکه وجهی بپردازند ، مذهب خود را تغییر دهند و اظهار

۱- Frate Antonio di Govea ۲- قسمت اخیر در هیچیک از متون چاپی ایتالیایی و ترجمه های خارجی کتاب منعکس نیست ، زیرا اداره سانسور وقت قبل از انتشار کتاب به حذف آن مبادرت کرده است . مطالب فوق از روی نسخه خطی نامه ها که در کتابخانه مؤسسه جغرافیائی ایتالیا Società Geografica Italiana در شهر رم موجود است ترجمه شده و در حقیقت بعد از ۳۵۰ سال اولین باری است که منتشر میشود . م .

داشت اکنون که ارمنی‌ها ممکن است با پول فرنگی شوند دلیلی ندارد که از خود او پول قبول نکرده و مسلمان نشوند، زیرا خلاف منطقی بود که اتباع او از خارجی‌ان بخصوص پرتغالی‌ها که هم‌مرزکشورش بودند و هزاران موارد اختلاف با آنان در میان بود پول دریافت کنند چون این مبالغ در حقیقت در راه انحراف اتباع او و تحریص آنان به‌ی‌اغیگری به‌کار می‌رفت نه به‌منظور نجات ایمان و عقیده. به این ترتیب باید گفت که اقدام شاه بی‌مورد نبوده و اگر در ایتالیا طور دیگری منعکس شده به این دلیل است که اشخاص خطا کار همیشه می‌خواهند گناه را به‌گردن دیگری بیندازند.

اکنون برگردیم به فرح‌آباد و به این جملات معترضه پایان دهم. کمربندی که دور شهر کشیده شده مانند رم و قسطنطنیه بسیار وسیع و حتی از آنها نیز بزرگتر است زیرا خیابانهای مختلف این شهر هر یک به‌طول يك فرسنگ هستند و ساکنین شهر که لحظه بلحظه بر تعداد آنان افزوده می‌شود همان‌طور که قبلاً گفتم از ملل مختلفی تشکیل شده‌اند که اقلیت آنها را مسلمانان و اکثریت را مسیحیان متعلق به فرقه‌های مختلف بخصوص ارمنی‌ها و گرجی‌ها تشکیل می‌دهند که مجازند هرچقدر مایل باشند کلیسا بسازند. به همین قیاس می‌توان رفتار شاه را با عیسویان سنجید زیرا مثلاً در ترکیه و کشورهای دیگر اسلامی نه تنها ساختن کلیسای تازه مجاز نیست، بلکه اگر يك کلیسای قدیمی خراب شود نمی‌توان آنرا تجدید بنا یا تعمیر کرد و حتی يك سنگ آنرا نیز نمی‌توان جز با پرداخت مبالغ زیادی به‌جای خود گذاشت در حالیکه مسیحیان ایران هرچقدر بخواهند می‌توانند کلیسا بنا کنند ولی تعداد کسانی که وظایف مذهبی خود را به‌جا می‌آورند به اندازه‌ای کم است که من موقعی که در یکی از اعیاد مهم مذهبی به یکی از کلیساهای ارمنه، که عده آنها در فرح‌آباد به هزاران نفر می‌رسد، رفتم ملاحظه کردم فقط بیست و پنج الی سی نفر در آنجا هستند و تازه باید اضافه کنم که اصولاً تعداد کلیساها نسبت به عده

ارامنه بسیار کم است .

در نتیجه نمی توان قبول کرد زجرها و مصائبی که این طایفه در اثر خرابی زادگاه و نقل و انتقال و بدبختی های دیگر متحمل می شوند ، بطوری که عده ای وانمود می کنند ، فقط در اثر ظلم و ستم این پادشاه باشد ، بلکه علت اساسی آنرا باید در بی کفایتی و بیدینی خود آنها و اراده خداوند برای مجازات گناهان آنها بخصوص سه گناه عظیمی جستجو کرد که در این صفحات رایج است و تاریخ نشان داده که در زمان های مختلف حتی ملی بطور دسته جمعی برای ارتکاب آنها دچار عقاب خداوند شده اند : یکی از این گناهان عبارت از خطائی است که بعضی از مسیحیان در مورد مذهب خود مرتکب می شوند و در عین مسیحیت راه های دیگری را به غیر از جاده صواب انتخاب می کنند و در این راه لجاجت پیشه می گیرند . دوم عیوب اخلاقی غیر قابل تصویری است که مشاهده می کنیم حتی در میان مسلمانان این صفحات نیز رایج است و سوم ظلم و ستم نسبت به ینوایان است که بر حسب آنچه شنیده ام بیش از همه میان گرجی ها شیوع دارد و در آنجا اشخاص بی چیز حتی مالک جان و ناموس خود نیز نیستند و طبقه اصیل زاده که به آنها آژنور می گویند هر موقع قصد کنند به مال و زن و فرزند و حتی جان مردم تعرض می کنند زیرا طبق آداب و رسوم قدیمی و بدوی مشرق زمین قتل نفس عمل ناهنجاری به شمار نمی رود .

برگردیم به مطلب اصلی : خیابان های فرح آباد تماماً پهن و طویل هستند و در دو طرف آنها خانه های متعددی قرار دارد . در مقابل هر خانه چاهی است که آب باران به سمت آن می رود ، زیرا در غیر این صورت این منطقه پر باران به زودی مبدل به باتلاق عظیمی می شود . خانه ها عموماً يك طبقه بوده و سقف آنها با نی های مرداب که به خوبی جلو نفوذ باران را می گیرند

۱- در اینجا نویسنده از روی تعصب دینی و قضاوت های یک طرفه مطالبی درباره دین اسلام می نویسد که از ترجمه آنها خودداری شد . م . م .